

متنی که می خوانید، موضوع سخنرانی علی طهما سبی در شب قدر بود در مشهد که پس از ایراد آن سخنرانی به صورت خلاصه نوشته شده است.

دین و اخلاق

برخی بر این گمانه هستند که در این سال‌های اخیر نوعی فروپاشی اخلاقی در جامعه‌ی ما اتفاق افتاده است که شاید عوامل گوناگونی سبب این فروپاشی شده باشد. نشانه‌ی این فروپاشی اخلاقی را هم در این می‌بینند که جرم و جنایت در جامعه زیاد شده است، تجاوزهای به عنف، انواع فسادهای اجتماعی، اداری، انواع اختلال‌های روانی و شخصیتی، شکاف طبقاتی، یاس و ناامیدی و افسردگی و نداشتن هیچ رؤیای شایسته‌ای برای آینده، و از همه مهمتر نوعی بی‌هویتی، سردگمی به‌ویژه در نسل جوان. این‌ها از شاخصه‌های بارز جامعه‌ی ناشاد ما شده است و نشانه‌های آشکاری از فروپاشی اخلاقی.

اما به گمان من، این یک فروپاشی اعتقادی است. آنهم از نوع اعتقاد دینی حکومت‌گرا که نگاه ابزاری به انسان دارد. همچنین در تاریخ ما، به‌ویژه در این سال‌های بعد از انقلاب مضمون اخلاق، یا مطرح نشده، یا اگر هم مطرح شده، زیر مجموعه‌ای فرعی از مضامین دینی و اعتقادی بوده است. به تعبیر دیگر، در اینجا این پرسش مطرح است که آیا ما در تاریخ خودمان همان‌گونه که نهادهایی برای تبیین دین حکومت‌گرا و خدا محور داشته‌ایم آیا نهادی هم برای تبیین اخلاق مردم‌گرا داشته‌ایم؟ اگر چنین نهادی نبوده و اخلاق در ایران نهادینه نشده بوده است، پس چگونه حالا می‌توانیم از فروپاشی چیزی سخن بگوییم که هنوز شکل نگرفته‌بوده است؟ این نکته‌ای است که در ادامه بحث به آن بیشتر خواهیم پرداخت. اما ابتدا ناگزیرم به تفاوت میان اعتقادات دینی، با مضامین اخلاقی اشاره کنم.

منظورم از «اعتقادات دینی» آنچه در قرآن آمده نیست، بلکه به همین تلقی‌هایی اشاره دارم که در فرهنگ ما از دین پدید آمده و عامه‌ی مردم ما آن را به عنوان دین باور کرده‌اند و به آن اعتقاد بسته‌اند. در این باور، رابطه‌ی انسان با خدا و قدیسین، نقطه‌کانونی و محور اصلی دین را تشکیل می‌دهد.

اما اخلاق: یعنی روش و آدابی که آدمی در معاشرت با دیگران بر می‌گزیند. و علم اخلاق عبارت است از علم معاشرت با خلق^۱. بنا براین، اعتقادات و ایمان دینی، مبتنی بر رابطه‌ی میان انسان و خدا است و اخلاق بیان رابطه‌ی میان انسان با دیگران و دانش نیک و بد خوی‌ها، تدبیر انسان برای زندگی اجتماعی خویش^۲.

دو گونه باور دینی در فرهنگ ما:

اگر از متن سنت گامی آنسوتر بگذاریم و به متن قرآن نظری داشته‌باشیم، این نکته شاید آشکارتر شود که این متن دارای ظرفیت تاویل پذیری بسیار گسترده‌ای است، به‌گونه‌ای که می‌توان رویکردهای کاملاً متفاوتی را به عنوان رویکرد دینی از آن متن ارائه نمود. شکل‌گیری نحله‌ها و مذاهب گوناگونی دینی در جغرافیای گسترده‌ی فرهنگ اسلامی، یکی هم شاید به دلیل همین ظرفیت تاویل‌پذیری بالای متن قرآن باشد. با توجه به پیش‌فرض فوق، به‌گمان من می‌توان از میان رویکردهای گوناگون دینی، از دو رویکرد مشخص و متفاوت دینی هم یاد کرد که یکی کاملاً فاقد اخلاق است و صرفاً به رابطه‌ی انسان با خدا تکیه دارد^۳، و دیگری رویکردی که دین را و متن قرآن را متن اخلاقی تلقی می‌کند و نقطه‌ی کانونی دین را «اخلاق» می‌شمارد و رابطه‌ی انسان‌ها با یکدیگر را امری فارغ از رابطه‌ی انسان با خداوند نمی‌داند. در ادامه اشاره‌ی کوتاهی در مورد هر کدام از این دو رویکرد دارم.

رویکرد دینی فاقد اخلاق:

در این رویکرد، «انسان» همین است که هست، با افقی بسته در عرصه‌ی «صیوروت» و «شدن». انسان را در شکل اجتماعی آن، از آن جهت رعیت خوانده بودند که گوسفندان خدا «اغنام‌الله» هستند،

۱ - اخلاق: خوی، علم اخلاق عبارت است از علم معاشرت با خلق و آن از اقسام حکمت عملیه

است (کشاف اصطلاحات الفنون) نقل از فرهنگ دهخدا

۲ - مهمترین کتاب‌های اخلاقی که در زبان فارسی مشهور شده‌اند عبارتند از کتاب «اخلاق ناصری» اثر خواجه نصیرالدین طوسی در میانه‌ی قرن هفتم هجری، «اخلاق محسنی» اثر ملا حسین کاشفی در سال ۹۰۰ هجری، معراج السعاده از ملا احمد نراقی، جامع السعادات از ملا مهدی نراقی. کتاب اخلاق‌الاشرف هم از عبید زاکانی است که سراسر طنز است.

۳ - در این تلقی «خدا» امری متعالی شمرده نمی‌شود بلکه جبار مقتدری است که هرچه بخواهد می‌کند

و رسولان و قدیسیین، شبانان این گله شمرده می‌شوند. و خداوند نیز، قادر مطلق است که به هر که بخواهد می‌بخشاید و از هر که بخواهد می‌ستاند. این بخشیدن و ستاندن هم، بیشتر معطوف به امر شبانی یا حکومت است. یعنی این خدای قادر مطلق است که هر که را بخواهد به شبانی برای گله‌ی خویش برمی‌گزیند، و هر که را بخواهد عزل می‌کند و از او می‌ستاند.

در باورهای رایج امروزی، این اصطلاح «رعیت» تا حدودی تلطیف یافته است و اصطلاح «بندگان خدا» از مقبولیت بیشتری برخوردار شده است. بندگی خدا در این باور نیز تعریف خاص خود را دارد که با همان انسان فروبسته‌ی رعیت‌گونه در نظام ارباب رعیتی، نزدیکی معنایی بیشتری دارد. بندگی خدا، یا «عبادت» بالاترین مرتبه‌ای است که آدمی می‌تواند به آن برسد. اگرچه برای کلمه‌ی «عبادت» معنای متفاوتی می‌توان ارائه کرد اما در این رویکرد و در این باور دینی، مفهوم «عبادت» را همان بندگی کردن با همان معیارهای نظام ارباب رعیتی دانسته‌اند. و بنا به قول قرآن، هدف خداوند از آفرینش جن و انس «عبادت» بوده و اینکه همه او را عبادت یا بندگی کنند^۴.

سه مشخصه‌ی آشکار برای این نوع رویکرد دینی می‌توانم بیان کنم که عبارتند از:

۱- انسان همین است که هست، و همین است که خواهد بود، مصلحت خویش را در سامان زندگی و امر نیک و بد نمی‌داند، اگر عقلی در میانه باشد همان است که العقل ما عبد به‌الرحمان و اکتسب به‌الجنان. خداوند قاهر و عالم و جبار و مقتدر است و انسان درمانده و نادان و ناتوان، پس باید خدا برایش برنامه ریزی کند، از سوی دیگر چون خداوند خود حضوری عینی در میان آدم‌ها ندارد بنا براین کسانی باید از سوی او بیایند تا رهبری‌اش کنند. و هنگامی هم که رهبرانی از جانب خداوند حضور نداشته‌باشند، بندگان خدا به انتظار بنشینند تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند. به‌نظر می‌رسد فلسفه‌ی انتظار در حال حاضر، مبتنی بر همین‌گونه باورها باشد. در این تلقی، رسولان تنها به ابلاغ رسالت بسنده نمی‌کنند بلکه از آنجا که به خداوند نزدیک‌ترند این ابلاغ رسالت، به حکومت از جانب آنان بر مردم نیز می‌انجامد.

^۴ - اشاره به آیه‌ی ۵۶ از سوره‌ی ۵۱ (الذاریات) همچنین برای معنای عبادت در قرآن نگاه کنید به بخش فرهنگ واژگان ذیل همین عنوان «عبادت»

۲- چون انسان دارای شرارتی ذاتی و ازلی است و مدام در پنجه‌ی نفس اماره‌ی بالسوء گرفتار است، و هر لحظه بیم لغزش و خطا از او می‌رود، لذا هیچ انسان معمولی صلاحیت رهبری و حاکمیت بر دیگران را ندارد. بنا بر این رهبرانش در امر حکومت باید از عصمت ویژه‌ی برخوردار با شند و از جانب خداوند تایید شده با شند. در این تلقی، قدیسان و پیشوایان دین، اگرچه ظاهراً انسان هستند اما خمیره‌ی وجودی آنان با آدم‌های معمولی بسیار متفاوت است. یعنی از نوعی منزله‌انگاری، یا معصومیت برخوردار می‌شوند.

۳- در این رویکرد به دین، رفتار اجتماعی مبتنی بر اخلاق نیست بلکه مبتنی بر احکام است. ما آدم‌های معمولی که ذاتاً دارای سرشتی گناه‌آلود هستیم^۵، جز به شفاعت معصومین و رهبری آنان راه بیرون رفتی از این دایره‌ی بسته نداریم، تنها در برابر قدی سین معصوم، و خدای قادر مطلق م سؤال هستیم و نه در برابر یکدیگر. یعنی اگر با زن همسایه زنا نمی‌کنیم، نه به خاطر حرمت همسایه، بلکه به خاطر فرمان قادر مطلق است. اگر دزدی نمی‌کنیم اگر دروغ نمی‌گوییم نه به خاطر حرمت به خویش و همسایه، بلکه به خاطر فرمان او و ترس از عذاب آخرت است. اگر نسبت به هم مهرورزی پیشه می‌کنیم باز هم به خاطر خداوند است. همچنین رهبران چنین جامعه‌ای نیز که داعیه‌ی حکومت دینی دارند، خود را در برابر خدا و رسول م سؤال و پاسخگو می‌شمارند و نه در برابر مردم.

نتیجه‌ی این طرز تلقی از دین:

فرض طرفداران این رویکرد این است که هنگامی که این باور (بندگی در برابر خدا) از طریق حکومت دینی، به صورتی عمومی و همه‌جانبه از جایگاهی محکم در جامعه برخوردار شود، نظم عمومی هم بسا که بی حضور شحنة و پلیس، از سوی همه‌ی باورمندان رعایت شود و آدم‌ها حدودی را که خداوند فرمان داده رعایت کنند. اما تجربه‌ی این سال‌ها نشان می‌دهد که این رویکرد در این زمان کارایی خود را از دست داده است.

به تعبیر دیگر، در صورتیکه نظام حاکم، نظامی دینی باشد و حاکمان خود را جانشیان رسول و ائمه بشمارند، و متناسب با همان نظام اندیشگی که بیان شد به آدم‌ها نمره بدهد، برخی افراد که این

۵ - اشاره به داستان هبوط آدم در تورات و در قرآن

اعتقادات در آنان فرو ریخته باشد و به خدا و قدیسین و جانشینان آنان باور نداشته باشند، ناگزیر از تظاهر، دروغ، و ریاکاری خواهند شد تا امتیاز لازم برای زندگی فردی خود را به دست آورند. اما هر جا که دستشان برسد و مطمئن باشند کسی مراقبشان نیست، ممکن است دست به هر نوع خلافی بزنند. حالا اگر به دلایلی، این گونه اعتقادات دینی در طیف گسترده‌تری از مردم، متزلزل شود یا فرو ریزد چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا آنچه اکنون در مورد فزونی گرفتن انواع جرم‌ها و اختلال‌های روانی در جامعه شاهد آن هستیم نتیجه‌ی همین فرو پاشی دینی نیست؟

به تعبیر دیگر، این البته یک فروپاشی اخلاقی نیست چون چیزی به نام اخلاق اجتماعی هنوز در ما شکل نگرفته است که حالا شاهد فروپاشی آن باشیم، ما گرفتار فروپاشی اعتقادی شده‌ایم. نسل جوان‌تر ما به دلایل چندی، از جمله به دلیل تغییر ساختارهای زیستی و اجتماعی و شتاب جهانی شدن جهان، باورهای فوق را دست داده است، احکام را باور ندارد و از اخلاق هم بهره‌ای نگرفته است. شاید به همین گونه باشد که موج فزاینده‌ای از جرم و جنایت در جامعه آغاز می‌شود که با هیچ ترفندی نمی‌توان جلو آن را گرفت. و عجیب‌تر اینکه به گمان من در چنین شرایطی هرچه نظام حاکم دینی، منزه‌نگاری بیشتری پیشه کند و بر احکام خدا و اطاعت از قدیسین بیشتر تاکید کند، به همان نسبت آمار دروغ تجاوز و جرم و جنایت در جامعه افزایش بیشتری پیدا می‌کند.

رویکرد دیگر به دین

رویکرد دوم که در تاریخ دینی ما مغلوب واقع شده، قرائتی دیگر از متن قرآن و دین دارد. این رویکرد را شاید بتوان در بخشی از نحله‌های عرفانی به دین مشاهده کرد. در این رویکرد مضامین دینی با اخلاق سخت درهم تنیده‌اند البته اخلاق با تعریف اجتماعی (سوسیالیستی) آن، و چنان است که انگار دین همان اخلاق است. اگرچه هیچکدام از این بزرگان به دلایلی رویکرد خود را مشخصاً رویکردی اخلاقی نام‌گذاری نکرده‌اند. همچنین می‌توان در این رویکرد هم چند مشخصه را نشان داد که عبارتند از:

۱- انسان، همانی نیست که اکنون هست، بلکه موجودی سیورورت یابنده و یادگیرنده است. در دایره‌ی بسته‌ی مقدرات از پیش معین شده و محتوم زندانی نیست بلکه گشوده در برابر هستی است.

هر آدمی، نازاده‌ی ناساخته‌ای است و امکان طلوع انگاره‌های متعالی در افق اندیشگی‌اش بسیار است^۶ تا فطرت خویش را به همان سمت و سو دگر دیسی بخشد. اگر چه گرفتار نفسانیات است اما می‌تواند نفس امارهٔ بالسوء را به لوازمه ارتقاء دهد، و در واپسین گام به نفس مطمئنه دگرگونش کند. انسان استعداد دو ست داشتن و عاشق شدن را دارد و می‌تواند گرایز ابتدایی خود را به دو ست‌های عمیق انسانی ارتقاء دهد.

۲- قدیسن هم سرشتی جدای از سرشت انسان ندارند، آنان از آسمان به زمین نیامده‌اند از زمین به آسمان رفته‌اند. نمونه‌هایی برای فرمانروایی و حاکمیت نیستند، الگوها و پیش‌نمونه‌هایی برای «شدن» هستند.

۳- در این رویکرد، رفتار اجتماعی و گرایش به خیر، مبتنی بر احکام فرود آمده از آسمان نیست، مبتنی بر فطرت همین آدم زمینی است. آیات قرآن فرمان نیست، ذکر است، به‌یاد آوردن فطرت شکوفای انسان است. هدایت و بشارت و انداز است. و در یک تعبیر کلی، قرآن متنی اخلاقی است و نه آیین‌نامه‌ی حکومتی.

این‌گونه تاویل‌ها از «انسان»، «دین» و متن مقدس را، معمولا در آثار ادبی و عرفانی گذشته‌ی خودمان کم و بیش می‌توانیم ببینیم، به ویژه در عارفان خراسانی، از کلام ابوالحسن خرقانی در باب دین و انسان، و حرمت همه‌ی خلق صرف نظر از دینی که دارند، تا سیمرغ عطار نیشابوری و سیرورت پذیری انسان در حرکتی جمعی، و تعبیری انسانی از توحید. و بسیاری آثار دیگر ادبی که به زبان پارسی نوشته شده است و در واقع هر کدام از این آثار به نوبه‌ی خود تاویل و بازخوانی تازه‌ای از آیات قرآن نیز به‌دست داده‌اند. اما نکته‌ی قابل تامل در اینجا این است که همه‌ی این مضامین که واقعا اخلاقی هم هست، صرفا به زبانی ذوقی و ادبی بیان شده است و در این روزگار که ما هستیم، مضامین اخلاقی که از رابطه‌ی انسان‌ها با هم سخن می‌گوید، مغلوب مضامین دین حکومت‌گرا شده است.

دهم مهرماه ۱۳۸۶ / مشهد

۶ - به تعبیر عین‌القضات: «در تو هفتاد هزار صفت تعبیه است، هر کدام را که بینی، گویی من همانم»